

پس از سختی‌های فراوان «آبشا» موفق شد تا جای وزیر انرژی و نفت را پیدا کند و او به باتومی رسید. خیلی سریع مشخص شد که چیزی که در تفلیس وعده داده شد در باتومی به دست نایمده است. «آبشا» تصمیم گرفت تا فرآیندها را کوتاه کند. «او را به کناری بردم و مستقیم در چهره‌اش به او گفتم: «اگر من از این‌جا با سوخت برنگردم، تو هم برنمی‌گرددی. تو الان با من با کشتی می‌آیی و به هر کسی که آنجاست اطلاع می‌دهی که این نفت من است و من آن را برمی‌دارم.»

رهمیلویچ به این سخنان را برای وزیر ترجمه می‌کرد، رنگش تغییر کرد. کسی از آنها نمی‌دانست عکس‌العمل وزیر انرژی چه چیزی خواهد بود.

پس از سکوتی که چند ثانیه طول کشید وزیر لبخند زد و سعی کرد «آبشا» را آرام کند: «همه چیز مرتب است. نگران نباش. من مجبور نیستم با تانکر بیایم. دیزل برای توست. نامه‌ای از رئیس‌جمهور داری و تو می‌توانی آن را هروقت که بخواهی دریافت کنی. اگر مشکلی به وجود آمد- من اینجا هستم.»

مقصود کشتی مشخص شده بود- بندر ترپست در دریای مدیترانه.»

در راه برگشت به اسکله، بر روی رمپ تانکر دیزل، «آبشا» متوجه مردی شد که به سوی تانکر می‌آمد. مردی بلوند که آلمانی یا استرالیایی به نظر می‌آمد. چهره‌ای داشت که در نگاهش التفات پیدا نبود. «آبشا» بلاهایی را استشمام کرد. «به سرعت راهش را در بالای پله‌ها به سمت تانکر مسدود کردم. مقابلش قرار گرفتم و بدون ابهام برایش توضیح دادم: «سوخت داخل برای من است، فقط من، که گیج نشوسی.» مرد که به نظر می‌رسید برای دیزل من نقشه کشیده، پیام را فهمید. اوکی،

سهم «آبشا» و الی رهمیلویچ در عملیات به پایان رسید. مرحله «ب» با موفقیت به پایان رسید. آنها مأموریت را دقیقاً همان‌طور که می‌خواستیم اجرا کردند. خوشحال شدم که از آنها این خبر را که تانکر سوخت از بندر خارج شده، دریافت کردم. تانکر به دریای سیاه آمد و ما به سرعت وارد مرحله «ج» عملیات شدیم.

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل – ۹۴

خروج تانکر سوخت از بندر و آغاز مرحله سوم عملیات



اوکی، به سرعت مرا آرام کرد و دستش را بر روی سینه‌اش گذاشت. سوگند اسطوره…»

اما «آبشا» آرام نشد. او در نزدیکی بندر ماند و هر لحظه بر کشتی نظارت می‌کرد. بعد از همه چیزهایی که گذشت نمی‌خواست کسی او را در لحظه آخر اغافلگیر کند. پیش از غروب متوجه شد که یک کشتی از بندر خارج می‌شود و به سوی دیزل پر شده‌است. به کاپیتان سند حواله را نشان دادم و به او گفتم که ما می‌خواهیم در ساعات پایانی شب از بندر به آب بزنیم. بر روی سند حواله

۴. منافقین نوین یا ملی‌گرایان

از جریان پیشین خط‌ناک‌تر، جریان نفاق نوین است. این جریان همان جریان جبهه ملی است که مجموعه‌ای از احزاب را تحت رهبری دکتر محمد مصدق در زیر چتر خود داشت. البته استفاده از واژه نوین به اعتبار مقایسه آن گروه با مجاهدین خلق است و وگرنه این جریان منحرف نیز چیز تازه‌ای نیست و از آغاز پیروزی این انقلاب، کم‌وبیش وجود داشت. در آن زمان بسیاری از ایشان مصلحت خود را در این دیدند که تظاهر به انقلابی بودن کنند، پسوندهایی مانند «اسلامی» و «انقلابی» و نظایر آنها را با خود یدک بکشند و چهره‌ای به ظاهر، کاملاً اسلامی از خود ارائه دهند.

این گروه در دوران نهضت خود را به عنوان یک مسلمان انقلابی جا زدند، در حالی که ایمانی به عقاید و ارزش‌های اسلامی نداشته و ندارند.

البته همه آنها در یک سطح نیستند، همان‌گونه که در صدر اسلام نیز منافقین از درجات مختلفی برخوردار بودند، ولی در این جهت شریکند که به زبان، از نظام موجود حاکم در کشور به عنوان یک نظام اسلامی طرفداری می‌کنند ولی در دل اعتقادی به نظام اسلامی ندارند.

ممکن است بعضی از آنها اعتقادی ولو کم‌رنگ به خدا داشته باشند یا به اصل این‌که اسلام در چهارده قرن پیش از طرف خدا نازل شده و احکامی داشته است معتقد باشند، اما به این‌که در حال حاضر نیز باید احکام اسلام را، آن‌هم در سطح جامعه، اجرا کرد و دین مبین اسلام دارای احکام سیاسی اجتماعی نیز هست، اعتقادی ندارند.

قدر متیقّن این‌جریان، اندیشه‌های سکولاریستی است و هیچ یک باور ندارند که دین باید نقشی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم داشته باشد.

ممکن است بعضی از آنها اعتقادی به خدا و اصل اسلام داشته باشند، لیکن معتقدند که این اصل اسلام، متعلق به چهارده قرن پیش بوده و تاریخ مصرف آن گذشته است. این دسته از افراد، از آن‌جا که در اوائل انقلاب صریحاً اعتقاد خود را بروز نمی‌دادند و گاهی در لاف‌اف مطالبی را اظهار می‌داشتند، برای دیگران به سببی قابل شناسایی بودند و تنها کسانی که ماهیت آنان بی می‌بردند که هوشمند و زیربین بودند. باید دانست که خطر این جریان، به مراتب، از خطر دشمنان خارجی انقلاب بیشتر است و دشمنان بیرونی نمی‌توانند بدون همراهی این گروه‌ها به مقاصد خود دست یابند. از همین‌روست که امام خمینی در مورد گروه‌هایی همچون نهضت آزادی، هشدار می‌دهد و آنان را بدتر از منافقین و فکار می‌داند.

علی‌رغم این‌که نخست‌وزیر موقتی که امام در همان ایام آغاز نظام جمهوری اسلامی

پاورقی

Research@kayhan.ir

حرکت بود. شرکت آمریکایی به عنوان مؤثرترین ظاهر شد. زمان کوتاهی پس از اینکه از من دیزل را خریدند، آنها همان را به عامل سومی فروختند. این هم در قلب دریا انجام شد، وقتی که تانکر در دریای مدیترانه بود. در ساعاتی که سوخت بین آمریکایی‌ها دست به دست می‌شد، «آبشا» و رهمیلویچ به تفلیس بازگشتند. قبل از اینکه از شهر بندری خارج شوند «آبشا» مجدداً ملاقاتی را با وزیر انرژی و نفت گرجستان تدارک دید و از او به خاطر کمکش تشکر کرد. وزیر و همراهانش از «آبشا» در مورد قصدش برای بازگشت سریع به تفلیس شنیدند و به او هشدار دادند که به سفر در شب مبادرت نکنند. «آبشا» که به ماشین اداری پشت‌گرمی داشت، هشدار را رد کرد و به همراهان وزیر پیشنهاد کرد که به او بپیوندند. یکی از آنها موافقت نکرد و گفت: «آنها به من همچون یک دیوانه نگاه می‌کنند.» «و واقعاً همچون دیوانگان حرکت کردیم و نزدیک به نیمه شب، به تفلیس رسیدیم. آنجا در رستوران مرکز شهر، دو محافظی را که قبول نکردند مرا دیروز همراهی کنند ملاقات کردیم. با لیخند به آنها نزدیک شدم و آنها را به تجارت‌های نفتی که نزدیک محل بود فرستادم. شاید آنجا بزرگ‌ترین موفقیت‌ها را داشته باشند.»

فقط زمانی که به اسرائیل برگشتم برایم فاش شد که اگر چند روز دیر می‌کردیم سوخت را از دست می‌دادیم. یک هفته بعد از اینکه تانکر بندر باتومی را ترک کرد، آتش‌یس فرو ریخت. شورش‌های ابخازی شهر بندری سوخومی را اشغال کردند، موفق شدند ارتباط بین تفلیس پایتخت و بندار دریای سیاه را قطع کنند و شهر بندری باتومی را هم تصرف کنند. تانکر دیزل من یکی از آخرین‌ها بود که موفق شد قبل از این که به دست شورش‌ها بیفتد بندر را ترک کند.

به سبب وضعیت سختی و از ترس اینکه شورش‌ها به کل کشور مسلط شوند، رئیس‌جمهور شورادانزه مجبور شد تا به کمک روسیه روی بیابورد، شرط روسیه برای تثبیت وضعیت در گرجستان پیوستن این کشور به اتحادیه کشورهای مستقل بود. شورادانزه دندان‌ها را به هم می‌سایید و علی‌رغم این که به متهم کردن روسیه در حمایت از شورش‌های ابخازی ادامه می‌داد، نامه احاق به اتحادیه کشورهای مستقل را امضا کرد. در ازای آن سربازان روسی برای تسلط شدند که توسط شورش‌ها نگاهداشته می‌شدند. بعدها واحدهای ارتش گرجستان موفق شدند تا از نو بر بخشی از مناطقی که ابخازی‌ها تصرف کرده بودند مسلط شوند. شورش ابخاز سرکوب شد. رهبر شورشیان، گامساخوردیا متوقف شد و رسیدیم که مبنی بر داده‌هایی که به آن ارجاع کردیم از ما دیزل را خرید. همه این زمانی انجام شد که تانکر هنوز در آب‌های دریای سرخ در

علامه محمدتقی مصباح یزدی

انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن – ۲۸

نفاق باروش‌های جدید



استفاده از واژه نوین به اعتبار مقایسه آن گروه با مجاهدین خلق است وگرنه این جریان منحرف نیز چیز تازه‌ای نیست و از آغاز پیروزی این انقلاب، کم‌وبیش وجود داشت. در آن زمان بسیاری از ایشان مصلحت خود را در این دیدند که تظاهر به انقلابی بودن کنند، پسوندهایی مانند «اسلامی» و «انقلابی» و نظایر آنها را با خود یدک بکشند و چهره‌ای به ظاهر، کاملاً اسلامی از خود ارائه دهند.

انتخاب کرد، از همین گروه بود، ولی همین امر زمینه را فراهم ساخت تا رفتار و ماهیت آنان، به تدریج، برای تمام مردم آشکار گردد. البته هنوز نیز گروه‌هایی این خط مشی را می‌پیمایند و تنها بدین جهت که بتوانند حرکت انحرافی آن گروه را دنبال کنند، با نام‌های دیگری به میدان آمده‌اند که باید مراقب آنان بود. یکی از اقداماتی که این جریان از ابتدای پیروزی نهضت اسلامی به دنبال آن بوده است، تحریف وقایع انقلاب به نفع خود است. ایشان ارتباط امام خمینی واصل این نهضت را منکر می‌شوند و حرکت اسلامی مردم ایران را حرکتی ملی قلمداد می‌کنند. از نظر این

در همان آخر هفته، روبرت آخرین پیشنهاد را برای خرید شرکت محبوب داو جونز^۲ به خانواده بنکرافت^۳ ارائه کرد. او نامه‌ای را که به تازگی برای اعضای هیئتمدیره ارسال کرده بود با من در میان گذاشت و به آنها اطلاع داد که اگر پیشنهاد او را تا دوشنبه قبول نکنند، او این پیشنهاد را پس خواهد گرفت و سهام سقوط خواهد کرد. من از شیوه مذاکره او شگفت‌زده شدم.

خاطرات «جرد کوشنر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا– ۱۴

ترامپ: یهودی‌های اسرائیل مرا دوست دارند



ترامپ: بیش‌تر مردم فکر می‌کنند من یهودی هستم. اکثر دوستان من یهودی هستند. من همه این‌جوایز را از کنیسه‌ها دارم. آنها مرا در اسرائیل دوست دارند.

روبرت خود را به‌عنوان یک روشنفکر، علاوه بر اینکه یک تاجر زبردست بود، مورد توجه من قرار داد. زمانی که با هم وقت می‌گذرانیدم، او روزهای خود را با خواندن تمام خطوط روزنامه‌های شرکتش و روزنامه‌های رقابیش آغاز می‌کرد. او کتاب‌ها را می‌خورد و کتاب‌های مورد علاقه‌اش را به من می‌داد. در آن کشبشه، در خانه بونو^۴ در شهر از^۵ در رویورای فرانسه^۶ (رویورا فرانسه سواحل مدیترانه‌ای در جنوب شرقی فرانسه است. این شامل استراحتگاه‌های ساحلی پرزرق‌وبرق مانند سنت تروپه و کن، و ایالت کوچک مستقل موناکو است.)

از این‌رو در آن زمان که امام خمینی در پاریس اقامت داشتند، گروهی از افراد منتسب به این‌جریان، درصدد بودند تا خدمت ایشان رسیده، از ایشان تقاضا کنند که بپذیرد نایب‌السلطنه‌ای برای شاه تعیین شود تا به آنچه مقتضای قانون اساسی آن زمان بود، عمل شود. یکی از این افراد سید جلال تهرانی بود که در آن زمان، شخصیت بسیار برجسته سیاسی کشور بود. نظر او این بود که شاه استعفا دهد و هیئتی برای بررسی و تعیین نایب‌السلطنه و اجرای قانون اساسی بر طبق قانون اساسی قبلی تشکیل شود. اما امام در پاسخ به درخواست او برای ملاقات، با صراحت فرمودند که او باید ابتدا اعتراف کند که این نظام نامشروع است و باید از بین برود وگرنه اجازه ملاقات به او داده نخواهد شد.

ناگفته نماند که امام از همان زمان با انحراف آنان بر ملا شد درصدد بود آنها را جذب و از افتادن در دامان منحرفین و مرتدین بازدارد. امام خمینی، اولین نخست‌وزیر دولت موقت را از همین نهضت آزادی‌ها انتخاب کرد و مهندس مهدی بازرگان را به این سمت گمارد تا به آنان مهلت دهد که خود را با انقلاب منطبق نمایند و خویشتر را اصلاح کنند. علت این‌س مهلت دادن هم این بود که آنان خود را مسلمان می‌دانستند و اهل نماز و عبادت بودند و حتی اقداماتی نظیر ساختن مسجد دانشگاه را در کارنامه خود داشتند. اما به این نکته توجه نداشتند که به صرف خواندن قرآن و نماز، اسلام حقیقی تحقق نمی‌یابد. بلکه اسلام حقیقی، تسلیم بودن در برابر تمامی فرمان‌های خداوند است. کسی نمی‌تواند ادعای اسلام حقیقی کند اما یکی از احکام الهی را قبول نداشته باشد. قرآن کریم نیز با صراحت اعلان داشته است: إِنَّ الدِّینَ یُکَفِّرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَیُزِیْدُونَ أَنَّ یُزَفَّرُوا لِلَّهِ وَرُسُلِهِ وَیَقُولُونَ نَحْنُ بِبَعْضِ وَتُکَفِّرُ بَعْضُ وَیُزِیْدُونَ أَنَّ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذَٰلِکَ سُبُلًا أُولَٰئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ خَقًا وَاعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ عَذَابًا مُهِینًا وَالَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ یُزَفِّرُوا بَیْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمُ أُولَٰئِکَ سَوَفَ یُؤْتِیْنِهِم أَجُورُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا^۲ کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خود و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این‌س ادوا راهی برای خود اختیار کنند، آنان را لعنت می‌کنیم و هیچ‌گاه به خواسته‌های مردم تن در نمی‌دهند؛ زیرا آنها به دنبال هوس‌های خویش هستند، نه عملی ساختن خواسته‌های مردم. سواء استفاده‌هایی که درباریان و اطرافیان شاه از بیت‌المال داشتند، به حدی بود که هرگز حاضر نمی‌شدند از آن دست کشیده، متافع مردم را لحاظ کنند.

مشغول صرف ناهار بودیم که روبرت بیرون رفت تا یک تماس بگیرد. او برگشت و در گوشه‌م زمزمه کرد: «آنها چشمک زدند، آنها با شرایط ما موافقت کردند، ما وال استریت ژورنال را داریم.» بعد از ناهار، بیلی جونل^۴ که او نیز با ما در قایق بود، پیانو می‌زد، هم‌زمان که بونو با باب گلدوف^۵ خواننده و ترانه‌سرای ایرلندی آواز خواند. روبرت به شوخی گفت که به وضوح کم‌استعدادترین افراد آنجا بودیم.

صفحه ۱۰
دوشنبه ۶ مهر ۱۴۰۵
۱۶ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ – شماره ۲۴۲۴۶

با گذشت ماه‌ها، ایوانکا به من گفت آماده است تا امکان گرویدن به یهودیت را بررسی کند. ما شروع به ملاقات با یک خاخام و مطالعه و تمرین شبات با یکدیگر کردیم.

با جدی‌تر شدن رابطه ما، ایوانکا به من پیشنهاد داد سعی کنم پدرش را بشناسم، بنابراین با ترامپ تماس گرفتم و پرسیدم آیا می‌توانم او را ببینم. او نهار روز بعد را در باربکیو در برج ترامپ پیشنهاد کرد. یک پیشنهاد غیرمعمول، زیرا او به ندرت با مردم برای ناهار ملاقات می‌کرد. همین‌طور که نشستیم، لرزش صدام رو حس کردم زمانی که می‌خواستیم بگویم رابطه من و ایوانکا جدی‌تر شده است و او در حال تغییر دین است. او گفت: «خب، اجازه دهید از شما یک سؤال بپرسم.» «چرا او باید تغییر دین دهد؟ چرا شما نمی‌توانید تغییر دین دهید؟» پاسخ دادم این سؤال منصفانه‌ای بود، اما ایوانکا تصمیم خود را گرفته بود و ما هر دو با آن راحت بودیم.

او گفت: «عالی است. به هر حال بیشتر مردم فکر می‌کنند من یهودی هستم. اکثر دوستان من یهودی هستند، من همه این جوایز را از کنیسه‌ها دارم. آنها مرا در اسرائیل دوست دارند.» سپس اضافه کرد: «امیدوارم شما جدی باشید زیرا ایوانکا در حال حاضر در جایگاه شگفت‌انگیزی در زندگی خود قرار دارد. می‌دانی، تام بردی^۶ دوست خوب من است و سعی می‌کند ایوانکا را به دست آورد…»

قبل از اینکه او بیشتر از این حرف بزند، به شوخی گفتم: «اگر من جای ایوانکا بودم، با تام بردی می‌رفتم.» با جدیت کامل به من نگاه کرد. آهی کشید: «آره، می‌دانم.»**پانوشته‌ها:**
۱. Dow Jones Company
۲. Bancroft
۳. Bono
۴. Eze
۵. French Riviera
۶. Billy Joel
۷. Bob Geldof
۸. Shabbat: روز استراحت یهودیت در هفتمین روز هفته یعنی شبه است.
۹. Tom Brady

قدر متیقّن این‌جریان، اندیشه‌های سکولاریستی است و هیچ یک باور ندارند که دین باید نقشی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم داشته باشد. ممکن است بعضی از آنها اعتقادی به خدا و اصل اسلام داشته باشند، لیکن معتقدند که این اصل اسلام، متعلق به چهارده قرن پیش بوده و تاریخ مصرف آن گذشته است.

۲. زمینه‌های تقویت جریانات مارکسیستی در ایران با رشد حزب توده همراه است، حزبی که مروج مکتب مارکسیسم و اعتقادات ماتریالیستی بود و در این جهت مراکز علمی و فرهنگی کشور را تا مدتی به تسخیر خود در آورده بود. البته از سوی برخی از روحانیون آن زمان تلاش‌هایی برای سست کردن بنیان‌های فکری و اعتقادی آنان شکل گرفت. ۳. جریان منافقین خلق، یکی از خطرناک‌ترین جریانات انحرافی بودند که در ظاهر اظهار طرفداری از اسلام و انقلاب می‌کردند، لیکن از پشت به آنها خنجر می‌زدند. ۴. گروه مجاهدین خلق در ابتدا با انگیزه ملی و اسلامی شکل گرفت، ولی پس از مدتی، فرقه‌های فکری و فکری مارکسیست‌ها و نیز فقدان راهم‌ای فکری دینی، به انحراف کشیده شدند؛ بعضی از آنها رسماً مرتد شدند و اعلام الحاد کردند و بعضی دیگر هم، اگر چه در باطن خود به اسلام معتقد نبودند، اما در ظاهر تظاهر به اسلام می‌کردند و لذا نام «منافق» به آنها داده شد. ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی راه خود را از انقلاب جدا کردند و به دشمنان نظام پیوستند. ۵. خطرناک‌ترین جریان انحرافی، جریان هیج یک از منافقین نوین، بر این باور نیستند که دین باید نقشی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم داشته باشد. امام خمینی در مورد انحرافات گروه‌هایی همچون نهضت آزادی، به شدت هشدار می‌دهد و آنان را بدتر از منافقین و فکار می‌داند.

پانوشته‌ها:

۱- امام خمینی، صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ج ۱۴، ص ۴۶۱
۲- همان، ص ۴۹۹
۳- نساء (۴)، ۱۵۰-۱۵۲.